

چرا نویسنده بزرگی نشدم؟

یزدان منصوریان^۱

توصیف کتاب

در فهرست مندرجات کتاب - بدون در نظر گرفتن کتابنامه و تصویرها - این اثر به هفت بخش تقسیم شده است: دیباچه، روایت، تحلیل، تفسیر، پیامد سخن، تولد یک نوزاد و پیام پایانی. با این حال، عملاً کتاب سه بخش اصلی دارد. بخش مقدماتی - که همان دیباچه و روایت است - سپس بخش میانی - که تحلیل و تفسیر را در بر می گیرد - و سرانجام بخش پایانی که شامل سه فصل آخر است. انسجام میان این سه نیز به خوبی برقرار شده و به خواننده کمک می کند تا پایان همراه نویسنده بماند و سخنش را بشنود.

دیباچه موجز ولی دقیق این اثر یکی از نقاط قوت آن است و به نظرم مصداقی از «اصل ترغیب»^۲ در نگارش است که ضیاء موحد در کتاب خود به آن اشاره

می کند و توجه به آن را در متن ضروری می داند (موحد، ۱۳۸۷). با این دیباچه شفاف و روشن مؤلف بی آن که خواننده را با مقدمه‌ای کلیشه‌ای معطل بگذارد، با دقت هدف از نگارش این اثر و چگونگی نگارش آن را توضیح می دهد. هدفی که برایش بسیار روشن است: نویسنده‌ای در سن ۶۶ سالگی می خواهد با کمک روش پژوهشی مشخصی به پرسشی معین پاسخ گوید. او می خواهد با کندوکاو در تجربه زیسته خویش و به روش «فرهنگ‌نگاری روایی»^۳ بداند چرا روایتش برای تبدیل شدن به نویسنده‌ای بزرگ محقق نشده است. در فرهنگ‌نگاری روایی محقق «تجربه زیسته»^۴ خود را مبنای تحلیل داده‌ها در تحقیق قرار می دهد. از این رو، به جای آن که به مشاهده نمونه‌های مورد مطالعه بپردازد یا با آنان مصاحبه کند، در خلال گفت‌وگویی درونی و با نگاهی تأملی^۵ به این تجربه می نگرد و به باز کاوی و بازبینی آن می پردازد.

پس از دیباچه، فصل «روایت» آغاز می شود که با در بر گرفتن شصت صفحه کتاب، بخش بزرگی از این اثر را به خود اختصاص می دهد.

فصل روایت در واقع خودزندگی‌نامه (خودسرگذشت‌نامه)^۵ محقق است که نوشتن و نویسندگی محور کانونی آن را تشکیل می دهد. به سخنی دیگر، هر خاطره‌ای که در این فصل نقل شده به نحوی با تجربه نویسندگی مؤلف ارتباط دارد. در سراسر این روایت، نویسنده حول محور بحث خود که فرایند نوشتن است متمرکز مانده و از پراکنده‌گویی پرهیز کرده است. با این حال، تمرکز نویسنده بر این موضوع نه تنها از جذابیت داستانی که نقل کرده، نمی کاهد بلکه بر آن می افزاید و خواننده را با خود همراه می سازد. زیرا همین چرخش حول محور نوشتن باعث شده که ریسمانی نامرئی اجزای این روایت را به هم پیوند دهد. البته به نظرم نویسنده می توانست این روایت را کمی مفصل تر بنویسد و جزئیات بیشتری در اختیار خواننده قرار دهد. شاید نگران بوده است، در این روزگار پرشتاب خوانندگان بی قرار فرصت و فراغتی برای مطالعه روایتی مفصل

چرا نویسنده بزرگی نشدم؟ پژوهشی کیفی به روش فرهنگ‌نگاری روایی. بهار رها دوست. تهران: ناهید، ۱۳۹۲. ۲۰۰ص. مصور. ۸۵۰۰۰ریال.

درآمد

نشر ناهید اخیراً کتابی منتشر کرده که مطالعه آن می تواند برای علاقه‌مندان به نگارش و نویسندگی بسیار مفید و الهام‌بخش باشد. نویسنده کتاب، خانم بهار رها دوست، علاوه بر تخصص در کتابداری و اطلاع‌رسانی (علم اطلاعات و دانش‌شناسی امروز)، با انتشار چند مجموعه شعر - نظیر پنج پرده از چهار فصل عشق، چهار آندوه، شعر بی هواری و شش لحظه تا محال - یکی از شاعران

معاصر کشور است. شاعری که علی‌حضور در یادداشتی با عنوان «تحول دیرنگام یک شاعر» با بررسی بخشی از سرودهای او می نویسد: «بهار رها دوست در میان سالگی خود را یافته است و ما او را چه دیر!» (حضور، ۱۳۷۴).

از سویی دیگر او با کارنامه‌ای پر بار در عرصه کتابداری و اطلاع‌رسانی، یکی از چهره‌های اثرگذار در این حوزه محسوب می شود. کتابداران و متخصصان اطلاع‌رسانی بیشتر ایشان را با آثار ارزشمندی مثل کتاب فلسفه کتابداری و اطلاع‌رسانی، اصطلاحنامه پزشکی فارسی و ترجمه روش‌های پژوهش در کتابداری و اطلاع‌رسانی می شناسند. البته او در جدیدترین اثرش نه شاعر است و نه استاد کتابداری، بلکه نویسنده‌ای است که می گوید در خلال گفت‌وگویی درونی و تحلیلی ژرف از خاطرات خود به پرسشی شخصی به شکلی پژوهشی پاسخ گوید. پرسشی که در عنوان کتاب نیز منعکس شده است. می خواهد بداند که چرا به رغم آن که با تمام وجود می خواسته نویسنده بزرگی شود، اکنون در ۶۶ سالگی احساس می کند به رویای خود دست نیافته است. هر چند ترسیدن به این رویا را شکست تلقی نمی کند. زیرا او «هدف» و «رویا» را در زندگی متفاوت می داند؛ و نویسنده‌ای

بزرگ بودن برایش رویایی بوده که به دلیل داشتن آن خوشنود است. در همین زمینه در صفحه ۱۷ کتاب می خوانیم: «... به سلامت و خرد نزدیک تر است که هدف‌هایمان متناسب با توانمان باشد. اما فراموش نکن که هدف‌ها و رویاها دو چیز متفاوتند و نفی رویاها در واقع نفی شور زندگی و جوش و خروش هستی ماست. من نه تنها از این که رویای نویسنده بزرگ شدن را در سر داشتم پشیمان نیستم، به این رویایم بالم و آن را انگیزه بزرگ زندگی ام می دانم». به این ترتیب در دیباچه اثر نویسنده از روایتش می نویسد، اهمیت داشتن آن را در زندگی برای خواننده آشکار می سازد و به او می گوید مهم نیست رویای ما تا چه میزان دست یافتنی باشد، بلکه مهم این است که رویایی داشته باشیم تا برایمان شور زندگی و شوق یادگیری به ارمغان آورد. همان طور که برای او به همراه آورده است و نگارش همین کتاب دستاوردی از داشتن همان رویاست.



پیدا نکنند. به همین دلیل ایجاز را برگزیده و رخدادهای فصول زندگی خود را به سرعت مرور کرده است. شاید هم نویسنده کتاب نگران بوده که با پرداختن به جزئیات از بحث نوشتن دور شود و لغزشی روش شناختی در نگارش این اثر رخ دهد. زیرا نباید فراموش کنیم که کتاب حاضر نمونه‌ای از پژوهش کیفی است و نویسنده تلاش کرده است نقش خود را به عنوان محقق حفظ کند. به سخنی دیگر ما در این کتاب همزمان با دو نویسنده روبه‌رو هستیم. نخست نویسنده‌ای که راوی زندگی خویش است و دوم پژوهشگری که به این روایت همچون داده‌هایی می‌نگرد که قرار است بی‌طرفانه و موشکافانه به ارزیابی و تحلیل آن بپردازد. حفظ همزمان این دو نقش در نگارش این کتاب، یکی از دشواری‌های نوشتن چنین اثری است.

البته بر خلاف آن چه در عنوان این فصل آمده، این بخش فقط روایتی ساده و توصیفی نیست. بلکه روایتی تحلیلی است و از این نظر با اصول پژوهش کیفی - که نویسنده در کار خود به کار گرفته است - کاملاً همخوانی دارد. زیرا در پژوهش کیفی گردآوری و تحلیل داده‌ها همزمان اتفاق می‌افتد و بازتاب این همزمانی را می‌توان در این فصل دید. مثلاً در صفحه ۵۷ زمانی که مؤلف تجربه زیسته خود را در انتخاب دوراهی عشق به پسرش و عشق به نوشتن با شعر رابر فرست مقایسه می‌کند، بلافاصله با ارائه تحلیلی موجز این مقایسه را از سطح یک قیاس ساده به مقایسه‌ای تحلیلی ارتقاء می‌دهد و می‌نویسد:

«راستش حتی در آن روزهای پراشتهاب هم می‌دانستم اساساً طرح این گونه تقابل‌ها از بیخ و بن مغالطه‌آمیز است و با تصویر رابر فرست از دوراهی هم نمی‌خواند. در واقع انتخاب من بین دو شیوه برخورد با زندگی توفان زده بود: به زیر سایه رفتن، پناه جستن، بارهای سنگین را از دوش برداشتن و سبکبال شدن / ای ایستادن، به خود تکیه کردن، بارها را به دوش کشیدن، و به رفتن ادامه دادن. و در جریان این رفتن‌ها، رخدادهای گونه‌ای به هم وصل می‌شدند که گویی هر رخداد رخداد پیشین را کامل می‌کند.»

نمونه‌های دیگر تحلیل در این روایت فراوانند. مثلاً در صفحه ۷۱ زمانی که به بازخوردهای دیگران درباره کتاب شعر بی‌هوازی اشاره می‌کند، با طرح چند پرسش نشان می‌دهد که چگونه توانسته است ارتباطی تعاملی با جامعه خوانندگان آثار خود برقرار سازد و چگونه با کمک نظرهای آنان در جست‌وجوی بهتر ساختن آثارش بوده و می‌نویسد:

«سخن به ظاهر ساده‌ا و این بود که بعد اجتماعی شعر من ضعیف است. شاید هم گفته بود شعرم فاقد بعد اجتماعی است. به هر حال این شاعر تیزبین و حساس، بی‌آن که مرا ببیند و بشناسد، از خواندن چند شعر آن چه را خیلی‌ها ندیده بودند، دیده بود، که به نظر من می‌تواند رمز ماندگاری بسیاری از آدم‌ها و آثارشان باشد. در واقع احمد رضا احمدی بی‌آن که بداند، ضربه‌ای به من زده بود، محکم، نه به قلبم که به سرم، به نظام اندیشه‌هایم، پرسش‌هایم، پاسخ‌هایم و نظمی که بین خودم و دنیای بیرون از خود برقرار کرده بودم.»

با پایان روایت، فصل «تحلیل» آغاز می‌شود. البته همان‌طور که پیشتر اشاره شد، تحلیل همزمان با روایت آغاز شده بود، اما در این فصل بر وجه روش شناختی آن افزوده می‌شود. تحلیل همچنان با طرح پرسش‌های تازه همراه است که در صفحه‌های ۸۷ و ۸۸ می‌توان ۱۲ پرسش اساسی را دید. زمانی که مؤلف از خود می‌پرسد که آیا حافظه‌اش در انعکاس حقیقت رخدادهای حق مطلب را ادا کرده است، آیا آن چه تا به حال نوشته با تعریف‌هایی که بعداً می‌نویسد هماهنگ است، آیا به اندازه کافی ایجاز به کار برده است، و پرسش‌هایی از این دست. به نظر من طرح این پرسش‌ها از پاسخ آن‌ها به مراتب مهم‌تر است. زیرا اعتبار اثری که به این شکل پدید می‌آید به نحو قابل ملاحظه‌ای بر توجه به همین مؤلفه‌ها استوار است.

پس از فصل «تحلیل»، نوبت به «تفسیر» می‌رسد که در پنج زیرمقوله آموزش، پرورش، نشر، نقد، و تجربه ارائه شده است. تفسیرهایی دقیق که عصاره و چکیده هر یک در ماتریس‌هایی با سطر و ستون‌های مشخص ارائه شده است.

در این بخش از کتاب مؤلف با تکیه بر توصیفی که در بخش روایت ارائه کرده و تحلیلی که پس از آن نوشته است، اکنون تفسیری عرضه می‌کند که پاسخگوی پرسش‌هایی اوست. البته بدیهی است که هر پاسخ خود به پرسش‌های تازه منجر می‌شود که ۱۵ مورد آن‌ها در بخش «پیامد سخن» و در صفحه‌های ۱۶۳ تا ۱۶۵ آمده است؛ که به نظر من هر یک می‌تواند مبنای تحقیقی مستقل با رویکرد کیفی باشد. مثلاً این که «استعداد» و «طلب» برای نویسنده شدن چگونه شکل می‌گیرد؟ تعریف «نویسنده بودن»، «نویسنده خوب بودن»، «نویسنده خلاق بودن»، «نویسنده بزرگ بودن» و «نبوغ در نویسندگی» و برشردن تفاوت‌های آن‌ها چه اهمیتی دارد؟

در فصل ماقبل آخر با عنوان «تولد یک نوزاد» مؤلف ضمن آن که چندین پرسش اساسی دیگر را مطرح می‌سازد که پاسخ به هر یک نیازمند تحقیق مجزاست، در صفحه ۱۸۱ تصویری از نویسنده بزرگ ترسیم نموده و می‌نویسد: «نویسنده بزرگ انسان خلاق است که در چند چیز به مرحله استادی رسیده است: (۱) استادی در زبان، (۲) استادی در شناخت انسان، (۳) استادی در یافتن فلسفه و جهان‌بینی ویژه خود، (۴) استادی در روایت، (۵) استادی در نحوه بهره‌گیری از موقعیت‌ها و نوعی هوش ادبی». سپس هر یک از این وجوه را به اختصار توضیح می‌دهد.

سرانجام کتاب با تکلمه‌ای با عنوان «پیام پایانی» به مقصد می‌رسد، اما مؤلف با دعوت از خوانندگان برای ارسال نظراتشان قصد دارد باب این گفت‌وگو را باز نگه دارد و شاهد استمرار آن باشد و در همین راستا خطاب به خواننده می‌نویسد: «... می‌توانی فرض کنی من هم از سایت خودم پیامی برای تو دارم و از تو می‌خواهم نظر (ترجیحاً مستدل) خودت را درباره آن چه خوانده‌ای به نشانی پست الکترونیک من ... بفرستی ... می‌دانم که دنیا شلوغ است و زندگی سخت و همه وقت، امکان یا قلم نوشتن و شرایط نشر نقد ساختارمند را ندارند. در حالی که انتقال نظرشان می‌تواند بهترین بازخورد برای تولید بهتر، آغازی برای تمرین گفت‌وگویی جمعی، و قوام گفتگومانی ادبی باشد. دست‌را می‌فشارم و برایت سلامت آرزو می‌کنم.»

امتیازها و کاستی‌های اثر

کتاب حاضر از چند جهت قابل بررسی است. نخست از نظر محتوایی می‌توان آن را در زمره آثار تحلیلی در حوزه نگارش و نویسندگی دانست. از بُعد روش شناختی نیز می‌توان آن را اثری خلاقانه در حوزه روش پژوهش کیفی معرفی کرد. بویژه آن که این شیوه پژوهش - منظوم فرهنگ‌نگاری روایی است - چندان در ایران شناخته شده نیست؛ و استفاده از آن ابتکاری خلاقانه است. اساساً مؤلف در این کتاب در جست‌وجوی طرحی نو بوده است و همین جست‌وجوی نفس‌آرزوشمند است. به نظر من یکی از فرازهای اصلی این اثر که هدف و قلمرو کتاب را آشکار می‌سازد، پاراگرافی در صفحه ۷۲ است. آن‌جا که می‌خوانیم: «آن که طرح تازه‌ای می‌طلبید، از آن چه هست ناخرسند است و این ناخرسندی ریشه در دلبستگی و وابستگی به آنان که با او در ارتباط دارد. پس من زنی نبودم تنهادر جزیره‌ای آرام، بلکه مسافری بودم در مسیرهای سخت که توانم را از روح جست‌وجوگرم می‌گرفتم و این جست‌وجوگری در دایره «من» محبوس نبود. چرا که از مدت‌ها پیش، از قفس تنگ بیان احساسات فردی رها شده بودم و از دردها و شادی‌هایی می‌نوشتیم که می‌توانست درد و شادی «همه» باشد.» بر این اساس، به نظر من این کتاب گرچه بازتابی از تجربه زیسته مؤلف آن است، اما به اعتبار نگاه تحلیلی عمیقی که به مسائل مورد بررسی داشته از بسیاری جهات اثری اجتماعی محسوب می‌شود.

ویژگی دیگر این کتاب، مربوط به نقشی است که «گفت‌وگو» در آن ایفا می‌کند. در سراسر این کتاب گفت‌وگویی صمیمانه در جریان است. چه زمانی که مؤلف گفت‌وگوی درونی خود را به تصویر می‌کشد و چه زمانی که مشغول روایت رخدادهای زندگی خویش است. گویی مولف در فراغتی که در جریان

این اثر منتشر خواهند شد. بر این اساس، می‌توان آن را زمینه‌ساز ایجاد موجی تازه در عرصه نویسندگی کشور دانست.

منابع

- حضور، علی (۱۳۷۴) «تولد دیر هنگام یک شاعر: نقد سروده‌های بهار رها دوست». کلک. ش ۶۱-۶۴، ص. ۴۱۸-۴۲۳.
- رها دوست، بهار (۱۳۷۳) چهار اندوه (مجموعه شعر). تهران: نشر شاهین.
- رها دوست، بهار (۱۳۷۵) پنج پرده از چهار فصل عشق (مجموعه شعر). تهران: نشر هزاران.
- رها دوست، بهار (۱۳۷۶) شش لحظه تامل (مجموعه شعر). تهران: نشر هزاران.
- رها دوست، بهار (۱۳۷۸) شعر بی‌هوازی (مجموعه شعر). تهران: نشر سالی.
- رها دوست، بهار (۱۳۸۶) فلسفه کتابداری و اطلاع‌رسانی. تهران: نشر کتابدار.
- کومار، کریشان (۱۳۷۴) روش‌های پژوهش در کتابداری و اطلاع‌رسانی. ترجمه بهار رها دوست، با همکاری فریبرز خسروی. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- موحد، ضیاء (۱۳۸۷) البته واضح و مبهر هن است که... رساله‌ای در مقاله‌نویسی، تهران: نیلوفر.

۱. دانشیار دانشگاه خوارزمی (mansourian@khu.ac.ir)

2. Persuasive Principle
3. Auto-ethnography
4. Lived Experience
5. Reflective
6. Autobiography

چاپار

پیشرو در ارائه خدمات کتابداری و اطلاع‌رسانی

- فروش تجهیزات کتابخانه‌ای (لوازم جویی، کاغذی و فلزی) با کیفیت مطلوب و استاندارد
- تهیه منابع اطلاعاتی (کتاب، نشریه، نرم‌افزارهای کتابخانه‌ای) داخلی و خارجی
- ارائه خدمات فهرستنویسی، نمایه‌سازی، چکیده‌نویسی و آماده‌سازی منابع اطلاعاتی
- طراحی و راه‌اندازی کتابخانه‌ها و مراکز اطلاع‌رسانی



آدرس: تهران - خیابان ولیعصر (عج) - بالاتر از میدان ولیعصر (عج) بعد از تقاطع خیابان زرتشت
کوه شهید نوربخش - پلاک ۴۰ - تلفن: ۸۸۸۹۹۴۸۰ - روزنگار: ۸۸۹۰۳۷۹۸
www.chaparlib.com

سفر به امریکا در اختیارش قرار گرفته است، داستان زندگی نگارشی خود را در قالب گفت‌وگویی سقراطی به تصویر می‌کشد. اشاره به گفت‌وگوی سقراطی از این روست که هدف مؤلف رسیدن به درکی بهتر از پدیده مورد مطالعه و نزدیک شدن به حقیقت ماجراست؛ و او با الهام از همین نگاه سقراطی در این مسیر گام برداشته است. هر چند این رویکرد در سراسر متن آشکار است، اما در برخی از بخش‌ها بازتاب بهتری از آن می‌توان دید. مثلاً در انتهای صفحه ۷۴ می‌خوانیم: «شاید بهتر بود به جای جست‌وجویی جان‌فرسا برای یافتن پاسخ، با نگاهی دیگر به پرسش‌هایم می‌نگریستم و شاید بهترین گام، تاباندن نور به پرسش‌هایمان باشد تا پاسخ‌هایمان.» این دقیقاً همان کاری است که او انجام داده است. کتاب با پرسشی مشخص آغاز می‌شود و با پرسش‌های پی‌درپی دیگر ادامه می‌یابد. اما نویسنده برای آن که پشتوانه‌ای برای چگونگی نگرستن دوباره به پرسش‌هایمان از روش پژوهش کیفی کمک می‌گیرد و فرهنگ‌نگاری روایی را - که از نظر روش شناختی قابل دفاع است - مبنای کارش قرار می‌دهد. ایجاز یکی دیگر از ویژگی‌های کتاب است. ایجازی که آشکارا نویسنده در نگارش این اثر مبنای کار خود قرار داده است و در صفحه ۸۷ نیز به آن اشاره می‌کند و از خود می‌پرسد که آیا به اندازه کافی ایجاز به کار برده‌ام؟ البته توافق بر سر «اندازه کافی» در این جا کار دشواری است و شاید نتوان مرز معین و مشخصی برای آن در نظر گرفت. اما به نظر در بخش‌هایی از کتاب نویسنده می‌توانسته کمی بر توضیح و تشریح مطالب بیافزاید بی آن که نگران اطباب باشد. مثلاً فصل «تحلیل» می‌توانست از آن چه هست مفصل‌تر نوشته شود. به نظر کمی توضیح بیشتر درباره چگونگی رسیدن به تحلیل‌هایی که نمونه‌های آن را در صفحه ۹۹ می‌بینیم می‌توانست مفید باشد. همچنین زمانی که مؤلف در صفحه ۱۸۱ به پنج ویژگی نویسندگان بزرگ اشاره می‌کند، اشتیاقی در خواننده پدیدار می‌شود که بیشتر در این زمینه بدانند. اما توضیح مؤلف در این زمینه همچنان مختصر است. حداقل من به عنوان یک خواننده انتظار داشتم توضیح و تبیین مفصل‌تری در این بخش بخوانم.

ضمناً نمی‌دانم چرا مؤلف یا ناشر ترجیح داده‌اند پانوش‌های هر بخش را به انتهای آن ارجاع دهند و چرا هر پانوش را - همان‌طور که از نامش پیداست - در پایین صفحه قرار نداده‌اند. نتیجه چنین ساختاری این است که مثلاً خواننده در صفحه ۱۰۵ نقل قولی را با این مضمون می‌خواند که: «تفسیری که دیگران از واقعیت به ما می‌دهند، ما را غریب‌تر و تنهاتر می‌سازد و از آزادی‌مان می‌کاهد؛ و اگر کنج‌کاو باشد بدانند این جمله از کیست، باید پاسخ را در صفحه ۱۱۵ بیابد که نقل قولی از گابریل گارسیا مارکز است. هر چند ممکن است دلیل موجهی برای این منظور وجود داشته باشد، با این حال من به عنوان خواننده ترجیح می‌دهم پانوش‌ها هر مطلب را در همان صفحه بخوانم و ناچار به جست‌وجوی آن در صفحات دیگر نباشم.

سخن پایانی

در پایان به نظر هر چند نویسنده این اثر فروتنانه خود را نویسنده بزرگی نمی‌داند، اما حداقل به دو دلیل می‌توان ایشان را نویسنده‌ای موفق دانست. از یک سو آثار متعددی که در رشته تحصیلی خود در مجموع سه دهه فعالیت دانشگاهی منتشر ساخته است، خود دلیلی برای موفقیت حرفه‌ای اوست. دوم آن که این شیوه زندگی‌نامه‌نویسی تحلیلی و پژوهش کیفی می‌تواند الهام‌بخش بسیاری باشد که می‌خواهند با نگاهی ژرف به گذشته خود بنگرند و خودشان را بهتر بشناسند. البته نه خودشان را به تنهایی، بلکه خودی که همواره بخشی از یک بافت فرهنگی و اجتماعی است. خودی که زمان‌مند و مکان‌مند است و هر چه هست در درون بافتی که در آن زیسته پرورش یافته است. بی‌تردید این «خود» که از آن بافت تأثیر می‌پذیرد و بر آن تأثیر می‌گذارد، کانون توجه نویسنده‌ای است که از فرهنگ‌نگاری روایی بهره می‌برد. اطمینان دارم، کتاب حاضر نقطه آغازی بر انتشار آثاری است که در آینده با تأثیر پذیری از ساختار